

نگاهی فلسفی به زیبایی‌شناسی و هنر

دکتر ناصر مؤمنی

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور اصفهان

مقدمه

زیبایی برای همه افراد بشر خوشایند است و با صرف‌نظر از درجات و مراتب شدید و ضعیف آن که بین افراد، متفاوت است، گرایش به زیبایی، حالت همگانی دارد. کیست که از دیدن مناظر و مواهب طبیعت، کوههای سر به فلک کشیده، آبشارها و دریاها، انواع و اقسام گلها، پرندگان و چهره‌ها و اندامهای زیبا از یک طرف، و مشاهده انواع و اقسام نقاشیها، خطاطیها و شنیدن اصوات و آهنگهای دلنواز و شعرهای خیال‌پرداز از طرف دیگر لذت نبرد؟ نشانه بارز فراگیر بودن این میل آنستکه به هر کس گفته شود که زیباست، خوشحال و به هر کس بگویند که زشت است ناراحت می‌شود. حتی یکی از معیارهایی که در روابط انسانها با یکدیگر تأثیر دارد میزان بهره‌مندی آنها از زیبایی است.

نقش این عامل در میزان دوستیها، ازدواج، ترویج دین و باورها و تبلیغ کالا و خدمات، بر کسی پوشیده نیست. آدمی از دیدن زیباییهای طبیعی، قانع نمی‌شود. بنابراین از قوه خیال خود مدد می‌گیرد و با موهبت هنر آنها دگرگون کرده و هر چه دل‌انگیزتر می‌نمایاند. همه از زیبایی خوششان می‌آید و معنی آن را نیز درک می‌کنند. ولی کمتر کسی به فکر تعریف آن افتاده است و کسانی نیز که به این فکر افتاده‌اند، کمتر توانسته‌اند تعریف روشنگر و قانع‌کننده‌ای ارائه بدهند و این نیست مگر بدلیل تعریف‌ناپذیر بودن آن. درست مانند مفهوم هستی و علم که در عین اینکه آشکارترین مفاهیمند، تعریف‌ناپذیرترین آنها نیز هستند و باصطلاح فلسفی از فرط ظهور، در نهایت خفا می‌باشند. همه به زیبایی گرایش دارند ولی بجز عده

چکیده

زیبایی، و بتبع آن هنر، همیشه مورد علاقه انسان بوده و بانحای گوناگون این علاقه را نشان داده است. با وجود این، کمتر کسی به تعریف، ماهیت، راز و علت زیبایی و مسائلی از این قبیل و همچنین رابطه زیبایی با هنر، منشأ هنر و رابطه بین زیبایی و هنر با دین توجه داشته و با نگاه تیزبین به آن نگریسته است. اینها همه از قلمرو تجربه و آزمون بیرونند و بنابراین از مسائل فلسفه هستند و اگر در برخی علوم تجربی، مانند روانشناسی و زیست‌شناسی مطرح شده‌اند، باز از مرز تجربه گذشته و حالت فلسفی بخود گرفته‌اند.

چنین نگاهی به زیبایی‌شناسی و هنر، مسلماً نگرشی فلسفی و در حیطه وظایف فیلسوف است که البته تعدادی از آنها، همچنانکه به شناخت هستی و معرفت پرداخته‌اند، از این امور نیز غفلت نکرده و آراء و نظریاتی در این زمینه‌ها از خود برجای گذاشته‌اند که بسهم خود بسیار سودمند بوده و سبب دقت نظر بشر شده است. در این نوشتار کوشش شده است، برخی از این نظریات بررسی شده و در حد لزوم مورد ارزیابی قرار گیرند.

کلید واژه

زیبایی طبیعی؟	زیبایی هنری؟
زیبایی‌شناسی؟	زیبایی مطلق؟
راز زیبایی؟	رابطه زیبایی و هنر؟
هنر؟	افلاطون.

معدودی، از راز یا سبب آن نپرسیده‌اند و این معدود، نیستند مگر فیلسوفان، همان کسانی که پیش‌پا افتاده‌ترین مسائل که عامه مردم از آن غافلند، برایشان شگفت و سؤال‌برانگیز است.

*** همه از زیبایی خوششان می‌آید و معنی آن را نیز درک می‌کنند. ولی کمتر کسی به فکر تعریف آن افتاده است و کسانی نیز که به این فکر افتاده‌اند، کمتر توانسته‌اند تعریف روشنگر و قانع‌کننده‌ای ارائه بدهند و این نیست مگر بدلیل تعریف‌ناپذیر بودن آن.**

بودن آن، رابطه‌اش با خیر (نیکی) و مفید و مطبوع، عینی یا ذهنی و یا نسبی بودن آن و همچنین رابطه‌اش با دین و عشق و هنر از جمله بحث‌هایی هستند که فیلسوفان درصدد شناختشان بوده‌اند و در تبیین آنها کوشیده‌اند، ولی قضاوت در اینکه تا چه اندازه موفق بوده‌اند بسیار مشکل است.

در این نوشتار تلاش بر این بوده است که برخی از موارد مذکور تبیین شود و بخصوص رابطه بین زیبایی و هنر - که هر دو از شگفتیهای بشر و بلکه آفرینش هستند - مورد بحث قرار گیرد و در نهایت به برخی از مسائل مربوط به هنر مانند: اهمیت و منشأ هنر و رابطه متقابلش با دین و عرفان اشارت شود.

تعریف زیبایی

همانگونه که بیان شد معنی «زیبایی» بر همه آشکار است و درعین حال نمی‌توان آنرا تعریف کرد، ولی باوجود این از گذشته‌های دور فیلسوفان کوشیده‌اند، در قالب تعریف، آنرا هر چه بهتر بشناسانند و تجزیه و تحلیل کنند. اینک بمنظور آشنایی بیشتر با مفهوم زیبایی و بهره‌مندی از اندیشه‌های اندیشمندان، برخی از این تعاریف ذکر می‌شود.

در نظر سقراط، زیبا چیزی است که به چشم و گوش لذت می‌بخشد. مثلاً خوبروبان، آواز و آهنگ خوش، نظم و نثر، نقشه‌های رنگین، نقاشی و مجسمه‌ها. این تعریف کاملاً با موضوع کلی متافیزیکی افلاطون و توصیف زیبایی مطلق بعنوان امری غیر مادی سازگار نیست. اگر زیبایی، «صورت» اعلا و مطلق است، چگونه می‌تواند چیزی باشد که به حواس بینایی و شنوایی لذت می‌بخشد؟ از قرائن بدست می‌آید که منظور سقراط در این تعریف، زیبایی حسی و این جهانی است که در واقع سایه و نمودی از زیبایی حقیقی می‌باشد. افلاطون در رساله فدروس، می‌گوید: تنها زیبایی متمایز از خردمندی، دارای این مزیت است که خود را بر حواس آشکار می‌سازد.^۱

پرواضح است که یافتن راز اینکه چرا یک چیز، دل‌انگیز و فریباست، سخت مشکل است و از اینرو، هرکس بطریقی از زیر بار آن، شانه خالی کرده است و کسانی که به این امر پرداخته‌اند نظراتشان بسیار متفاوت می‌باشد. آنا تول فرانس می‌گوید: «بعقیده من هرگز بدرستی نخواهیم دانست که چرا یک شیء زیباست.»^۱ بگفته ویل دورانت: «همه دلها به ندای زیبایی گوش فرا می‌دهند ولی کمتر مغزی از علت آن می‌پرسد. وحشیان زیبایی را، در لب کلفت و خالکوبی سبز می‌دانند، یونانیان آن را در جوانان یا در تقارن و آرامش پیکرهای تراشیده، و رومیان آنرا در نظم و شکوه و قدرت می‌جستند... تنها فلاسفه، جویای حقیقت زیبایی و راز قدرت آن هستند. مسئله مربوط به روانشناسی است ولی روانشناسان آنرا به گردن فلسفه نهاده‌اند و هر علمی که از حل مسئله‌ای ناتوان شود، چنین می‌کند.»^۲

بدین ترتیب زیبایی‌شناسی (Aesthetic) بعنوان بخشی از ارزش‌شناسی (Axiology)، بیشتر مربوط به فلسفه است تا علوم دیگری همچون روانشناسی، زیست‌شناسی و...، هر چند که این علوم نیز از آن بیبهره نیستند. در فلسفه، مسائل مختلف مربوط به زیبایی مطرح بوده و هست. مسائلی همچون تعریف، اقسام، منشأ، راز، سبب، ارزش علمی زیبایی، مطلق یا نسبی بودن، سودمند یا غیرسودمند

۱. ویل دورانت، لذات فلسفه، ص ۲۱۷.

۲. همو، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۳. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

در بحث جداگانه‌ای بررسی شود این است که آیا زیبایی ویژه بینایی و شنوایی است یا حواس دیگر نیز از آن برخوردارند؟ در اینجا همین اندازه اشاره می‌کنیم که در اینباره اختلاف نظر وجود دارد و در واقع هنوز در حاله‌ای از ابهام است. ویل دورانت برای حس لامسه و بویایی نیز معتقد به درک زیبایی است.^۴

نکته دیگری که باز بهتر است در معرض پژوهش قرار گیرد اینکه آیا درک زیبایی منحصر به انسان است یا حیوانات نیز آن را احساس می‌کنند؟ در این خصوص نیز نظریات، متفاوت است و اندیشمند پیش‌گفته، با ذکر نمونه‌ها و دلایلی، ادراک زیبایی از طریق حواس بویایی، شنوایی و بینایی توسط حیوانات را نشان می‌دهد.^۵ هرچند می‌توان به این دلایل پاسخ داد و این نمونه‌ها را بگونه دیگری توجیه کرد.

افلاطون می‌گوید: «اندازه و تناسب همه جا به زیبایی و فضیلت می‌رسد» که مستلزم اینستکه زیبایی عبارت است از اندازه و تناسب.^۶ ارسطو زیبایی را به هماهنگی، تناسب و نظم آلی اجزاء در کل بهم‌پیوسته تعریف می‌کند.^۷ در این تعریف، زیبایی به نظم و اندازه در یک مجموعه شناخته شده است. یک موجود زنده برای آنکه زیبا باشد باید در اجزایش نظمی وجود داشته باشد و همچنین دارای اندازه معینی باشد. نه خیلی بزرگ باشد، نه خیلی کوچک و... این تعریف مستلزم اینستکه زیبا متعلق تفکر باشد نه متعلق میل.^۸

کانت، بنا بر مبنای نظام فلسفی خود، زیبایی را با توجه به چهار مقوله منطقی نسبت، جهت، کیفیت و کمیت، تعریف می‌کند.

نخستین تعریف، تحت مقوله نسبت، بعنوان «غایت بدون غایت» آمده است: «صورت غایت در شیء تا هنگامیکه جدا از تصور غایت ادراک گردد». منظور کانت از این تعریف آنستکه ممکن است کل، «مقرون به غایتی» باشد که نتوان گفت به چه غایت مشخصی مربوط است یا تحت کدام مفهوم متعین درمی‌آید. مانند شباهت شیء زیبا با موجود انداموار (ارگانسیم) که در هر دو، در عین اینکه وابستگی متقابل اجزاء و اندامها به یکدیگر مشاهده می‌شود، در همان حال اختلاف و ناهم‌اندلی میان آنها نیز

آشکار است. باین معنی که برای موجود انداموار، می‌توان غایت و مقصود معینی در نظر گرفت، ولی شیء زیبا چنین نیست. خلاصه کلام اینکه هرچند در شیء زیبا از مجموع هماهنگ، غایتی در کار است ولی این غایت مورد نظر نیست.

دومین تعریف جزئی زیبایی که زیر عنوان مقوله «جهت» آمده است، باینگونه است: «زیبا آن چیزی است که بدون دخالت مفهوم، بعنوان مورد ضروری التذاذ شناخته شود». وقتی داوری می‌کنیم که چیزی زیباست، فرض را بر موافقت ضروری همه کسانی که آن را درک می‌کنند قرار می‌دهیم. نسبت دادن موافقت همگان مشروط به وجود حس مشترکی بین همه آدمیان است که حس ظاهر نیست، بلکه در نتیجه کنش و واکنش آزاد بین قوای شناختی (خیال و فهم) است. با پذیرفتن این رأی، تبیین اینکه چرا بر سر امور مربوط به زیبایی اختلاف نظر بوجود می‌آید، مشکل می‌شود؛ هرچند بنحوی توجیه می‌گردد. تعریف دیگر زیبایی، تحت عنوان «کیفیت» باینصورت است: «لذت حاصله از درک شیء زیبا، خالی از هر گونه نفع و غرض». منظور اینستکه لذت حاصله از زیبایی جدای از هر گونه سود و غرض دیگری است. و دوست داشتن زیبایی فقط برای زیبایی است.

آخرین تعریف جزئی کانت، با توجه به مقوله «کمیت» عبارت است از: «زیبا آن چیزی است که بدون احتیاج به مفهوم، عموماً لذت‌بخش است». این تعریف در واقع با تعریف دوم یکسان است و بنظر می‌رسد که کانت آثراً صرفاً برای جفت‌وجور کردن نظام فلسفی خود تکرار کرده است.^۹

بطور خلاصه می‌توان تعریف کانت از زیبایی را که مورد تأیید شوپنهاور نیز هست، اینگونه بیان کرد: صفتی که سبب می‌شود دارنده آن قطع نظر از فواید و منافعی که خوشایند گردد و در انسان سیر و شهودی غیر ارادی و حالتی خوش دور از نفع و سود برانگیزد.^{۱۰}

۴. لذات فلسفه، ص ۲۲۴. ۵. همو، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۶. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۲۹۳.

۷. ویل دورانت، لذات فلسفه، ۲۱۸.

۸. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۴۱۱.

۹. کورنر، ۳۴۰ - ۳۴۵.

۱۰. ر.ک: ویل دورانت، لذات فلسفه، ص ۲۱۹.

نظریه‌های زیبایی‌شناسی

با توجه به تعریفی که اهل فکر و اندیشه از زیبایی کرده‌اند، تا حدودی، نظراتشان در این خصوص بدست آمد. ولی شاید این کافی نباشد و بنابراین لازم است نگاه خاص برخی از آنها منعکس گردد.

از آنجا که فیثاغورس و پیروان او، اصول اعداد و ریاضیات را اصول تمام اشیاء می‌دانند، باینصورت که همه اشیاء شمردنی هستند و بسیاری از چیزها را می‌توان با عدد بیان کرد؛ اهمیت اعداد را در موسیقی نیز کشف کردند و رابطه‌ای که آنها بین موسیقی و حساب پدید آوردند، هنوز در اصطلاحات ریاضی «معدل هرمنوتیک» و «تصاعد هرمنوتیک» برجای مانده است.^{۱۱}

اینستکه متعلق فکر، یعنی کلی، در مقابل درک حسی باید واقعیت داشته باشد. افلاطون در ابتدا به کلیات اخلاقی و زیبایی و نیز متعلقات ریاضیات می‌اندیشید و این با توجه به علاقه اصلی سقراط، طبیعی بود. باعتقاد او تنها بیاری عقل، اشیائی را که واقعاً هستند درمی‌یابیم نه بواسطه حواس بدنی. آنها ذوات اشیاء هستند و سقراط بعنوان نمونه، عدالت مطلق، زیبایی مطلق، خیر مطلق و چند نمونه دیگر را ذکر می‌کند.

این ذاتها همیشه یکسان باقی می‌مانند، درحالیکه متعلقات جزئی حواس چنین نیستند و یک شیء زیبای جزئی باین دلیل زیباست که از زیبایی مجرد بهره‌مند است. آن زیبایی که «اقیانوس پهناور زیبایی» و ازلی و

• بزبان دیالکتیک یا منطق، مطلق، نخست بصورت بیواسطه در

زیر پوشش، یعنی در پوشش اشیاء حسی‌پذیر، پدیدار شد و در

این مقام بصورت زیبایی دریافت می‌شود که جلوه حسی دیده

است و ایده در مقام زیبایی با ایده در مقام حقیقت یکی است؛

زیرا همان مطلق است که از راه آگاهی حسی (استتیک) در مقام

زیبایی دریافت می‌شود و در فلسفه در مقام حقیقت.

ابدی است، نه دستخوش افزایش و کاهش است، نه قسمتی زیبا و قسمتی زشت، نه زمانی زیبا و زمانی دیگر نازیبا است؛ نه زیبا نسبت به یک چیز و زشت نسبت به چیز دیگر، نه اینجا زیبا و آنجا زشت، نه زیبا در نظر بعضی مردم و زشت در نظر دیگران است و نه...

این زیبایی مطلق چون سرچشمه بهره‌مندی هر زیبایی است، نمی‌تواند یک شیء زیبا و بنابراین مادی باشد و باید فوق محسوس و غیر مادی باشد. بنابراین، زیبایی آثار زیبای هنری و ادبیات، صرفنظر از هر ملاحظه دیگری، در تودبان زیبایی، ناگزیر، پله پایینی را اشغال می‌کند. اینها بواسطه حواس دریافت می‌شوند در صورتیکه زیبایی مطلق بواسطه عقل. مطالب مذکور در بسیاری از رساله‌ها و کتابهای افلاطون، مانند جمهور،

با توجه به اینکه سقراط، «تعریف» یا مفهوم کلی را مقیاس کلی جزئیات می‌داند که با از بین رفتن این جزئیات از بین نمی‌رود، وی مفهوم کلی زیبایی را که برای آن واقعیتی جدای از جزئیات قائل است، معیار زیباییهای جزئی می‌داند^{۱۲} که این نظر بشکل پخته‌تر، در اندیشه‌های افلاطون، در قالب «زیبایی مطلق» نمایان می‌شود.

مطابق با این نظر، که افلاطون به سقراط نسبت می‌دهد تمام زیبایی این‌جهانی و محسوس، سایه‌ای از زیبایی مطلق و حقیقی است که اژس به نفس الهام می‌کند. در کتاب جمهور، فرض شده است که هرگاه تعداد زیادی از افراد نام مشترکی داشته باشند، دارای یک مثال (Idea) یا صورت (form) مطابق خواهند بود. بسیاری از اشیاء زیبا وجود دارند ولی ما از خود زیبایی یک مفهوم کلی داریم و این مفاهیم کلی صرفاً مفهومهای ذهنی نیستند، بلکه در آنها ذاتی عینی درک می‌کنیم. در اینجا می‌بینیم برای افلاطون فکر است که واقعیت را درمی‌یابد؛ منظور

۱۱. رک: راسل، ۷۲ و ۵۴، Russel و کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴.

۱۲. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۱۲۶.

فیدون، مهمانی و هیپاس بچشم می خورد.^{۱۳}

افلاطون که همه همش متوجه اخلاق بود، زیبایی را در مرحله عالیش با خیر و نیکی یکی دانست و هنر را جزء علم اخلاق بحساب آورد،^{۱۴} چیزی که بعدها در فلسفه هگل دوباره ظهور می کند. ولی ارسطو در اینباره چیزی چندان صریح نگفته است. در برخی از کتابها مانند خطابه، زیبایی و خیر را یکی می داند و در برخی دیگر مانند مابعدالطبیعه صریحاً بیان می کند که آندو متفاوتند. این عبارت ظاهراً بین زیبا و اخلاقی فرق می گذارد و می توان آن را متضمن این امر دانست که زیبا از آن جهت که زیباست، صرفاً متعلق میل نیست (نزدیک به نظریه زیبایی شناسی کانت و شوپنهاور)،^{۱۵} همچنین ارسطو زیبا را از آنچه صرفاً مطبوع و خوشایند است و برای حواس دلپذیر می باشد، متمایز می داند. از نظر او، صور اصلی زیبایی، نظم، همسازی و روشنی است. علم به این سه خصلت است که به ریاضیات ارزش خاصی در شناختن اشیاء زیبا می بخشد.^{۱۶}

راز زیبایی

یکی از سؤالاتی که همواره برای انسان مطرح بوده، اینست که چرا یک چیز، زیبا بنظر می آید؟ بعبارت دیگر راز اینکه چیزی زیبا جلوه می کند و چیز دیگر اینگونه نیست، چیست؟ با توجه به بحثهایی که درباره تعریف زیبایی و نظریه های زیبایی شناسی بیان شد، شاید نظریه پاره ای از اندیشمندان نسبت به این سؤال مشخص شده باشد. ولی به دلیل اهمیت موضوع، توضیح بیشتر ضرورت دارد. فیثاغورس، موسیقی را به روابط ریاضی برگرداند و نغمه های لطیف را از جانب افلاک دانست؛^{۱۷} بر این اساس، سبب زیبایی آوازا و آهنگها، بهره مندی آنها از روابط ریاضی وار افلاک و یا آهنگ خوش آنهاست. این دیدگاه به نظریه سقراط و افلاطون که راز زیبایی اشیاء دل انگیز را بهره مندی آنها از زیبایی مطلق - که در عالم مثل واقع است - می دانند، نزدیک است. مطابق با این دیدگاه، روح انسان قبل از خلقت تن، در عالم مثل وجود داشته و حقایق آن عالم و از جمله زیبایی مطلق را مشاهده می کرده است که پس از خلقت بدن و پیوستن روح به آن، آنها را فراموش کرده؛ و با دیدن زیباییهای این جهانی که

سایه ای از زیبایی حقیقی هستند، آنرا بیاد می آورد. همچنین افلاطون زیبایی گفتار، مقامات موسیقی و حرکات و اوزان را فرع حسن طینت یا فطرت نیک می داند.^{۱۸}

نظر هگل به این دیدگاه نزدیک است. او زیبایی را وحدت در تنوع و تسخیر ماده از راه شکل و جلوه حسی بعضی از ایده های متافیزیکی می داند. می گوید: بزبان دیالکتیک یا منطق، مطلق، نخست بصورت بیواسطه در زیر پوشش، یعنی در پوشش اشیاء حس پذیر، پدیدار شد و در این مقام بصورت زیبایی دریافته می شود که جلوه حسی دیده است و ایده در مقام زیبایی با ایده در مقام حقیقت یکی است؛ زیرا همان مطلق است که از راه آگاهی حسی (استتیک) در مقام زیبایی دریافت می شود و در فلسفه در مقام حقیقت.^{۱۹} شلینگ، سبب زیبایی اشیاء را بهره مندی آنها از ایده های خدایی می داند و بنابراین زیبایی و حقیقت سرانجام یکی هستند.^{۲۰}

این تلقی از زیبایی، گرچه بهتر از هر دیدگاهی زیبایی را ارج می نهد و اهمیت آن را می نمایاند، ولی قابل دسترسی نیست و بر مبانی متافیزیکی مبتنی است که نه از طریق حس و تجربه بدست می آیند و نه عقل و استدلال به آنها راه می یابد. این راه عرفان و شهود است که هر کسی اهل آن نیست و از اینرو در معرض تردید است.

بنظر می رسد بهترین رأی، در این خصوص نظر ارسطو باشد که عامل جلوه زیبایی را هماهنگی و تناسب اجزاء در کل بهم پیوسته می داند. این نظری است که برخی از فیلسوفان معاصر غربی مانند هاجسون و شافتسبری نیز به آن اعتقاد دارند «موضوع درک زیبایی یا حس زیبایی شناختی ممکن است که موضوعی واحد باشد که بلحاظ تناسب و آرایش اجزاء و کیفیاتش نگریسته

۱۳. رک: همو، ج ۱، ۲۹۱ و ۲۹۲، ۱۶۹، ۱۹۴، ۲۰۳ و ۲۰۱ و افلاطون، ۳۸۰.

۱۴. ویل دورانت، لذات فلسفه، ص ۲۱۸.

۱۵. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۴۱۱.

۱۶. همانجا.

۱۷. ویل دورانت، لذات فلسفه، ص ۲۱۷.

۱۸. افلاطون، جمهور، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

۱۹. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۷، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

۲۰. همو، ج ۷، ص ۱۲۸.

شود.^{۲۱} تفاوت دیدگاه هاجسون با شافتسبری در اینستکه هاجسون بجای «هماهنگی» شافتسبری، «همگونگی» را قرار می‌دهد و می‌گوید: موضوع حس زیبایی «همگونگی درون چندگونگی است».^{۲۲}

البته صرف هماهنگی و تناسب برای اینکه چیزی زیبا بنظر آید، کافی نیست و عوامل دیگری همچون: شکوه و عظمت، سادگی، تنوع، روشنی و صراحت، پاکی و... نیز نقش دارند؛ خواه بصورت یکجا در یک مجموعه بهم‌پیوسته و خواه بصورت منفصل، باین شکل که ممکن است چیزی بسبب هماهنگی و تناسب اجزایش زیبا بنظر آید، چیز دیگری بدلیل سادگی و عظمتش و همینطور بقیه امور.

این بحث را می‌توان از جهت دیگری نیز مورد پژوهش قرار داد که بعلت پرهیز از اطاله کلام فقط به آن اشارت می‌شود. در بحث ارزش‌شناسی که زیبایی‌شناسی نیز جزئی از آن است، یکی از مسائلی که باز مورد اختلاف است، این است که ارزش، یک امر عینی است یا ذهنی و یا هر دو؟ هر کدام از این نظریات طرفدارانی دارد که برای خود دلایلی نیز دارند. مثلاً کسانی که معتقدند زیبایی در خود واقعیت‌های بیرونی وجود دارد، اتفاق نظر افراد مختلف بر زیبایی برخی از اشیاء را، دلیل این امر می‌دانند و کسانی که زیبایی را ساخته ذهن بشر می‌دانند اختلاف نظر در امور زیبا را دلیل خود آورده‌اند و سومین نظر که آنرا نظریه نسبی یا رابطه‌ای می‌دانند، راز زیبایی را هم مربوط به واقعیت‌های بیرونی می‌داند و هم عالم ذهن؛ که بنظر می‌رسد این دیدگاه معقولتر است و با اشکالات کمتری نیز مواجه می‌باشد. البته نظریه دیگری نیز وجود دارد که بیشتر مورد توجه فیلسوفان عمل‌گرا (Pragmatism) مانند جان دیوئی است^{۲۳} این بحث در فهم بحث بعدی بسیار مؤثر است.

سبب گرایش به زیبایی

بدیهی است که آدمی به امور زیبا علاقمند و به آنها گرایش دارد. سبب این گرایش چیست؟ آیا در واقع چیزی بعنوان زیبا وجود دارد و یا بسبب عشق و علاقه‌ای که ما نسبت به چیزی پیدا می‌کنیم، آن، بنظرمان خوشایند و زیبا جلوه می‌کند؟ به سؤال مزبور پاسخهای متفاوت

داده‌اند و هر یک، عامل این دل‌بستگی را در چیزی دیده‌اند. برخی از نظریه‌پردازان، بیش از هر چیزی زیبایی یک شیء را معلول مطلوب بودن آن می‌دانند. بگفته اسپینوزا آنچه را می‌خواهیم برای خوب بودن آن نیست، بلکه برای آنستکه آنرا می‌خواهیم. از اینرو، میل ما به چیزی باین دلیل است که ارضاء کننده علاقه ما به آن است. فرق این شیء زیبا با شیء مفید در اصل، در شدت و ضعف نیاز می‌باشد.^{۲۴}

نیچه، زشت و زیبا را امری بیولوژیکی می‌داند. مطابق با این نظر، هر شیء مفیدی پس از مدتی لذیذ می‌گردد و بنظرمان خوشایند می‌آید و به آن گرایش پیدا می‌کنیم.^{۲۵} بقول سانتایانا، زیبایی لذتی است که وجود خارجی یافته است.^{۲۶}

*** گرایش به زیبایی در همه وجود دارد و همه از زیباییها خوششان می‌آید، پس از این جهت مطلق است؛ ولی از طرف دیگر این استعداد دارای درجات متفاوت و در معرض عوامل بیرونی و درونی است و در تشخیص مصداقهای زیبایی، افراد پیشتر متفاوتند و از اینرو می‌توان آنرا نسبی دانست.**

بدین ترتیب، شاید بهترین نظر این باشد که سبب گرایش انسان به زیبایی را یک امر فطری بدانیم که در نهاد هر شخصی نهفته است و علاوه بر تفاوت درجات نسبت به افراد مختلف، مسلماً این امر فطری، دستخوش موانع بیرونی و درونی قرار می‌گیرد و تحت تأثیر آنها، شدید و ضعیف می‌شود. از همینجا می‌توان، مشکل مطلق یا نسبی بودن گرایش به زیبایی را نیز حل کرد. باینصورت که گرایش به زیبایی در همه وجود دارد و همه از زیباییها خوششان می‌آید، پس از این جهت مطلق است؛ ولی از طرف دیگر این استعداد دارای درجات متفاوت و در

۲۱. همو، ج ۵، ص ۱۹۸. ۲۲. همو، ج ۵، ص ۱۹۶.

۲۳. ر.ک: شریعتمداری، ص ۲۴۵ - ۲۷۴.

۲۴. ویل دورانت، لذات فلسفه، ص ۲۲۱.

۲۵. همو، ص ۲۲۱. ۲۶. همو، ص ۲۲۲.

معرض عوامل بیرونی و درونی است و در تشخیص مصداقهای زیبایی، افراد بشر متفاوتند و از اینرو می‌توان آنرا نسبی دانست. بنابراین گرچه زیبا برای همه خوشایند است، ولی در مواردی مصداق آن در نظر افراد متفاوت است.

نتیجه

معنی زیبایی هرچند از واضحترین مفاهیم است، ولی قابل تعریف نیست و بدلیل سنخ ماهیت و تجربه‌ناپذیر بودنش، بررسی آن به گردن فلسفه افتاده و چه حسن انتخابی! بنابراین از دیرباز زیبایی‌شناسی، مورد توجه فلسفه بوده و فیلسوفان، هر یک سعی در تعریف، رازیابی و جستجوی منشأ آن داشته‌اند که هر یک گوشه‌ای از واقعیت را نمایانده‌اند. زیبایی هرچند تعریف‌ناپذیر است ولی تعریف اندیشمندان ذهنها را بیشتر به آن توجه داده و سبب دقت در مفهوم آن شده و بهمین سبب به زوایای مختلف آن کشانده است.

همچنین گرچه شاید درست نتوان راز زیبا جلوه کردن چیزی را کشف کرد، ولی رازیابی فیلسوفان لافل توجه آدمی به آنرا برانگیخته و بر دقتش افزوده است. آنها درباره منشأ زیبایی، نظریه‌ها از خود بر جای گذاشته‌اند که بنظر نگارنده، آن، ریشه در اعماق وجود بشر دارد و امری فطری است، که هر چه انسان از این فطرت بیشتر بهره‌مند باشد و در جهت شکوفایی آن بکوشد، بیشتر از زیباییهای جهان برخوردار خواهد شد و حتی به زیباییهای طبیعت قانع نشده و می‌کوشد تا بهتر و دلربا تر را خلق کند و از آن بیشتر و بهتر استفاده کند.

بدین ترتیب، درعین‌اینکه باید به افکار و آرای دیگران ارج نهاد و احترامشان را بر خود لازم دانست، می‌توان ادعا کرد که منشأ اصلی هنر، همان حس یا فطرت زیبایی‌گرایی است که البته بال خیال، آن را پرواز می‌دهد و به اوج می‌رساند و با ناشناخته‌هایی آشنا می‌کند که کسانی که از آن بیبهره‌اند، هرگز تصورشان را نخواهند کرد. پرواضح است که هر کس از این نعمت بهره‌مندتر باشد، هنرش نیز بیشتر و برتر خواهد بود.

درباره ارزش و منزلت هنر، فیلسوفان و اندیشمندان، سخنان نغز و پرمعنی از خود بیادگار گذاشته‌اند. تنها

افلاطون بعلت میانی هستی‌شناختی و اغراض تربیتی و اخلاقی درباره آن چون و چراهایی دارد که این هراس تا اندازه‌ای موجه است، آنجا که این گوهر گرانبها بخدمت مفاسد درآید و از هنر متعهد به هنر مبتذل تنزل یابد. واهمه اهل دیانت نیز همینجاست و گر نه، نه افلاطون و نه دینداران، هیچکدام از ذوق و صفا و هنر بیبهره نیستند و همواره در جهت تقویت هنر سالم و سازنده و سودمند کوشیده‌اند که بحث رابطه متقابل دین و هنر، داستان دیگری است.

منابع و مأخذ

۱. افلاطون؛ جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ۶، ۱۳۷۴ ش.
۲. دورانت، ویل؛ تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ ش.
۳. همو، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ ش.
۴. راسل، برتراند؛ تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، نشر پرواز، ۱۳۶۵ ش.
۵. شریعتمداری، علی؛ فلسفه، انتشارات جهاد دانشگاهی، خرداد ۱۳۶۴ ش.
۶. کاپلستون، فردریک؛ تاریخ فلسفه، ج ۱، ترجمه سیدجلال الدین مجتوبی، انتشارات سروش، ۱۳۶۸ ش.
۷. همو، تاریخ فلسفه، ج ۵، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، انتشارات سروش، ۱۳۶۲ ش.
۸. همو، تاریخ فلسفه، ج ۷، ترجمه داریوش آشوری، انتشارات سروش، ۱۳۶۷ ش.
۹. همو، تاریخ فلسفه، ج ۸، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات سروش، ۱۳۷۰ ش.
۱۰. کورنر، اشتفان؛ فلسفه کانت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷ ش.

11. Russel, Bertrand, History of western philosophy, london, routledge, 1991.

* * *